

از سیاست نگاه به شرق تا سیاست سرد: مرکل، پوتین و سیاست خارجی آلمان در قبال روسیه*

ترجمه: جبار خدادوست^۱، فاطمه وفایی زاده^۲

چکیده

روابط آلمان با روسیه برای امنیت اروپا و کلیت نظام غرب از زمان جنگ جهانی دوم به بعد اهمیت اساسی داشته است. لذا علیرغم بحران‌های ژئوپلیتیکی ناشی از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، رویکرد همکاری به عنوان ادامه سیاست نگاه به شرق، همچنان در مرکز توجه سیاست آلمان نسبت به روسیه باقی ماند و حتی این کشور به عنوان شریک راهبردی روسیه در اروپا شناخته شد. با این وجود، از سال ۲۰۱۲ شرایط شروع به تغییر کرد و این روند منفی در زمان بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ نیز شدت گرفت. از آن زمان تا کنون روابط آلمان و روسیه دیگر آن سطح درک متقابلی را که قبلاً داشت، نشان نمی‌دهد. در این مقاله در وهله اول، تمرکز روی کار توصیفی بوده و بعد به دنبال تأیید این مطلب که آیا سیاست آلمان نسبت به روسیه در طول سال‌های گذشته تغییر کرده است یا نه و اگر تغییر کرده تا چه حد و در چه راستایی بوده است؟ نتیجه‌ای هم که گرفته شد این است که سیاست کنونی آلمان نسبت به روسیه، با شرایط پس از جنگ سرد تطابق بیشتری دارد و دیگر این کشور از بیان انتقادات تند و تیز نسبت به روسیه نگران نیست و آماده است تا هزینه‌های ناشی از تحریم اقتصادی روسیه به جهت نقض قوانین بین‌المللی را نیز تحمل کند. از سوی دیگر باید گفت که تغییر سیاست آلمان در قبال روسیه چندان کلی و عمیق نیست و هنوز هم شراکت و همکاری به عنوان گزینه‌ای مطلوب، مدنظر آلمانی‌ها است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، نگاه به شرق، روسیه، سیاست سرد.

*From Ostpolitik to frostpolitik: Merkel, Putin and German foreign policy towards Russia. Tuomas Forsberg. International Affairs 92: 1, (2016) 21-42.

^۱ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)

^۲ کارشناسی ارشد مطالعات آمریکا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

مقدمه

انتقال تکنولوژی به اتحاد شوروی و متحدانش مشارکت کرد و استقرار موشک‌های هسته‌ای آمریکا در خاک خود را به عنوان پاسخی متقابل به تسلیحات هسته‌ای شوروی پذیرفت (Bosch, 2014: 85-165). اما با وجود بحران -های ژئوپلیتیکی ناشی از پایان جنگ سرد، وحدت آلمان، فروپاشی شوروی و همچنین تغییرات در ائتلاف حاکم بر آلمان، همچنان رویکرد همکاری به عنوان ادامه اوست پولیتیک، در مرکز سیاست آلمان نسبت به روسیه باقی ماند. بعد از برانت و هلموت اشمیت، هلموت کهل و گرهارد شرودر نیز، هر دو از همان ابتدای صدر اعظمی خود روابط همکاری با اتحاد شوروی و جانشین آن روسیه را برقرار کردند و روابط دوستانه خاصی به ویژه با رهبران روسیه شکل دادند. بر این اساس آلمان به عنوان شریک راهبردی روسیه یا حتی مدافع روسیه در اروپا به رسمیت شناخته شد (Rahr, 2007: 45-137).

ظاهراً از سال ۲۰۰۵ که انگلا مرکل از حزب دموکرات مسیحی برای صدراعظمی آلمان انتخاب شد، اصول مهم اوست پولیتیک، هم دست نخورده باقی مانده است. افراد بسیاری اعتقاد داشتند با توجه به سابقه حضور خانم مرکل در جنبش اعتراضی جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی، روابط وی با مسکو کمتر دوستانه خواهد بود (Kornelius, 2013). با این وجود، در حالیکه مرکل روابط شخصی نزدیکی با رئیس‌جمهور پوتین برقرار نکرد، اما تغییرات عمده‌ای هم در سیاست آلمان نسبت به روسیه ایجاد نکرد و آلمان همچنان به عنوان شریک اصلی روسیه در اروپا

روابط آلمان با روسیه برای امنیت اروپا و کلیت ساختار غرب از زمان جنگ جهانی دوم به بعد از اهمیت اساسی برخوردار بوده است. در حالی که برخی تمایل دارند قابل اطمینان بودن آلمان را به عنوان شریک ایالات متحده در برابر تعاملاتش با روسیه و به اصطلاح، روابط غربی آن به طور کلی قضاوت کنند، برخی دیگر روی مسئله رهبری آلمان در سیاست خارجی اروپا تأکید دارند (Laquer, 1990: 89). ضمن اینکه گروهی دیگر نیز رابطه آلمان-روسیه را به عنوان یک فشارسنج کلی در مورد اختلافات و همکاری‌های اروپا در نظر می‌گیرند. این مسئله که آلمان، رویکرد خود نسبت به روسیه را بخصوص بعد از بحران اوکراین، چگونه انتخاب کرده است، موجب طرح سوال‌هایی شده که پاسخ به آنها در چشم‌اندازهای احتمالی نظم آینده اروپا اهمیت زیادی دارد.

اوست پولیتیک^۱، اصطلاحی است که برای توصیف رویکرد همکاری آلمان غربی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای عضو پیمان ورشو، توسط صدراعظم آلمان ویلی برانت در سال ۱۹۶۹ ابداع شد. این اصطلاح، ایده اساسی سیاست جدید نگاه به شرق آلمان بود، که توسط اگون بار دبیر سیاسی برانت برای به دست آوردن تغییر از طریق ایجاد روابط دوستانه و نزدیک تنظیم شده بود. مثال آن در دوران جنگ سرد، تمایل آلمان به تعامل با اتحاد شوروی از طریق همکاری در حوزه انرژی از جمله گاز، خط لوله و پروژه‌های هسته‌ای بود، ولی همزمان در برنامه‌های تحریم غرب درباره

¹ Ostpolitik



روسیه وارد عصر یخبندان تازه‌ای شده است. لذا علیرغم تلاش‌های مستمر آلمان برای مذاکره با کرملین در مورد راه‌حل‌های بحران اوکراین، آلمان دیگر به عنوان حامی روسیه مطرح نمی‌باشد. استفان مایستر نیز استدلال می‌کند که اساس سیاست روسیه‌ای آلمان، بعد از آنکه بیش از دو دهه بر پایه منافع اقتصادی بود، حالا به منافع سیاسی تغییر پیدا کرده است (Chivvis & Rid, 2009: 105). البته برخی دیگر از تحلیلگران، علیرغم سرد شدن روابط، تغییر بسیار اندکی را در سیاست آلمان نسبت به روسیه پیش‌بینی می‌کنند. از نظر استفن اسزابو، سیاست خارجی آلمان، تابع استراتژی بزرگ منافع تجاری است و بر همین اساس نقش رهبران سیاسی و اجرایی در دولت را کم‌رنگ و مشخصاً قدرت هنجاری آلمان را دست کم می‌گیرد. اما تغییری که هانس کوندنانی به آن توجه دارد تضعیف طولانی مدت پیوندهای آلمان غربی است، در حالیکه ریچارد ساکوا معتقد است که سیاست خارجی آلمان مقداری از استقلال خود را از دست داده و به پشت واشنگتن خزیده و یا به آن وابسته شده است (Wolff, 2013: 477). در این مقاله این سوال اول مطرح می‌شود: که آیا در واقع تغییر عمده‌ای در سیاست آلمان نسبت به روسیه اتفاق افتاده است؟ برای فهم این مسئله که تغییر چقدر ممکن است عمیق باشد، باید تحلیل کنیم که چرا و چگونه تغییر ادعا شده در سال ۲۰۱۳-۲۰۱۲ و قبل از بحران اوکراین جامه عمل پوشید و سپس در سال ۲۰۱۵-۲۰۱۴، در زمان بحران، محسوس شد. این مسیر تحقیق، فرصت خوبی را برای ارزیابی طیفی از رویکردهای نظری و سایر روش‌های فهم سیاست خارجی آلمان فراهم می‌کند،

باقی ماند و شراکت مدرنیزه کردن که برای تقویت همکاری در زمینه‌های مختلف طراحی شده بود، در زمان ریاست جمهوری دیمتری مدودف در روسیه نیز شکل گرفت. گرچه شراکت روسیه-آلمان در حوزه سیاسی خیلی موفق نبوده ولی به نظر می‌رسد مثل گذشته پایدار است. افرادی مانند کریستوفر چی ویس و تامس رید، عقیده دارند که احتمال تغییر قریب‌الوقوعی در اصول سیاست آلمان نسبت به روسیه وجود نخواهد داشت (Stent, 2009: 33-44). یوناس ولف هم به استمرار سیاست خارجی آلمان نسبت به روسیه عقیده دارد و ادعا می‌کند نگرانی‌های طبیعی در بهترین شرایط، تنها تأثیر محدودی روی سیاست‌های واقعی داشته است. یا گراهام تیمینس که وضعیت روابط دو کشور را در سال ۲۰۱۱ به این صورت بیان کرده است: در حالیکه ادبیات آلمان در مواجهه با روسیه در زمان مرکل اندکی محتاطانه‌تر شده است، ولی روابط پایدار و سازنده بین دو کشور و تا حدود زیادی تحت تأثیر منافع ملی آلمان همچنان ادامه دارد. موضوعات رایج منافع تجاری آلمان، وابستگی روزافزون این کشور به روسیه در زمینه انرژی و دغدغه‌های بیشتر آن برای حفظ نظم سیاسی پان‌اروپایی، اولویت‌هایی هستند که باعث استمرار این سیاست در سیاست خارجی آلمان می‌شود.

با این وجود، از سال ۲۰۱۲ شرایط شروع به تغییر کرد و این روند منفی در زمان بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ شدت گرفت. از آن زمان تا کنون روابط آلمان و روسیه دیگر آن سطح درک متقابلی را که قبلاً داشت، نشان نمی‌دهد. در سال ۲۰۱۲ روزنامه نگاران و تحلیلگران پایان‌اوست پولیتیک را گوشزد و اعلام کردند، روابط آلمان-

زمان شرودر و پوتین سردتر شود. شرودر نه تنها به سنت روابط دوستانه اوست پولیتیک ادامه داده بود، بلکه در جستجوی مواضع سیاسی مشترک با کرملین در ارتباط با موضوعات بین‌المللی نیز بود، مثل زمان جنگ عراق در سال ۲۰۰۳، و همچنین خودداری کردن از انتقاد به روسیه برای نقض حاکمیت قانون یا نقض حقوق بشر. وی رابطه صمیمانه با پوتین را حفظ کرد و علاقه شخصی زیادی به روسیه داشت. گرایش به روسیه در شرودر، جدای از مقام صدراعظمی، در ریاست او بر هیأت مدیره شرکت خط لوله نورداستریم هم نمایان بود. نگرش شرودر نسبت به روسیه و پوتین در تأکیدش بر اهمیت روسیه در سیاست جهانی و همچنین در دفاع از اعتبار پوتین به عنوان یک قهرمان دموکراسی مطرح شد. اما برعکس شرودر، مرکل تمایل بیشتری داشت تا به بحث توسعه دموکراسی و مسائل حقوق بشری در روسیه توجه کند (Timmins, 2011: 189). از نظر لیلیا شفتسووا، مرکل تنها رهبری سیاسی بود که با پوتین در مورد حقوق و آزادیها به صراحت صحبت کرد، اما به خاطر ضرورت‌های سیاسی مجبور شد لحن انتقاد خود را ملایم‌تر کند (Kramer & Shevtsova, 2012). در واقع او نمی‌خواست روسیه یا رهبری آن را برای نقض حقوق بشر یا هنجارهای رایج دیگر تحریم کند و مانند اسلاف خود بر تقویت همکاری‌های تجاری و اقتصادی تمرکز کرد.

هرچند همکاری تجاری آلمان و روسیه با وجود بحران مالی و مشکلات دیگر اقتصاد جهان، به رشد خود ادامه داده است. اما مرکل با وجود اهمیت اقتصادی روسیه، از به کار بردن لحن تند خودداری نکرد. به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۷، مرکل از اقدام روسیه برای قطع صادرات نفت به پنج کشور اروپایی بدون هشدار قبلی به آنها انتقاد کرد و

چراکه بسیاری از آنها، مانند فرهنگ استراتژیک، مفهوم نقش، موسسات و سیاست داخلی، بیشتر به سمت تبیین (توضیح) استمرار و تداوم تمایل دارند تا تغییر. در ادامه به تغییر تدریجی سیاست خارجی آلمان نسبت به روسیه و بحث‌های سیاست خارجی پیرامون آن، با تمرکز بر بحران فعلی اوکراین پرداخته خواهد شد. این مقاله براساس منابع عمومی و مصاحبه‌های شرکت کننده/ناظر (میدانی)، که به دفعات در برلین و مسکو از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۵ انجام شده، استدلال می‌کند که سیاست آلمان به طرز چشمگیری تغییر کرده است اما نه به شکل دراماتیکی که برخی نوشته‌ها عنوان می‌کنند. هدف کلی از نشانه رفتن شراکت با روسیه، تمایل به تأکید بر دیپلماسی و مذاکره به جای کاربرد زور، تغییر نکرده است، اما اولویت‌های استراتژیک و تصور از رهبری فعلی روسیه تغییر کرده است. این مقاله مطرح می‌کند که درک منابع تغییر در سیاست آلمان نسبت به روسیه نیازمند چیزی بیش از گزارش‌های استاندارد روابط بین‌الملل است که روی تغییر روابط قدرت یا سیاست داخلی و تغییرات مربوطه در تفسیر غالب از منافع ملی تمرکز می‌کند. بلکه عامل مهم تغییر باید در تعامل دیپلماتیک میان رهبران و نخبگان سیاست خارجی دو کشور در پاسخ به هنجارهای کلیدی حقوق بین‌الملل که روسیه آن را نقض کرده و ناامیدی از توسعه سیاسی در روسیه و روش پوتین در مواجهه با بحران (اوکراین) کنکاش شود.

تضعیف اوست پولیتیک (سیاست نگاه به شرق)

وقتی مرکل به عنوان صدراعظم فدرال آلمان در سال ۲۰۰۵ انتخاب شد، انتظار می‌رفت روابط آلمان و روسیه از



هر چند یکی از دلایل مهمی که سیاست آلمان در قبال روسیه از زمانی که مرکل صدراعظم شد خیلی تغییر نکرد این بود که سوسیال دموکراتها سکان وزارت امور خارجه را در دست داشتند. فرانک والتر اشتاین مایر، وزیر امور خارجه، به عنوان مرد مورد اعتماد شرودر و یکی از حامیان سرسخت همکاری اوست پولیتیک شناخته می‌شد.

اشتاین مایر آشکارا از سیاست مرکل نسبت به روسیه انتقاد و او را متهم می‌کرد که با افکار عمومی داخل کشور بازی می‌کند و سعی دارد روسیه رامنزوی کند (Formuszewicz, 2014). ضمن اینکه اشتاین مایر، در مقایسه با مرکل، نسبت به تبعات منفی سیستم دفاع موشکی (ناتو) برای روسیه و امنیت اروپا، نگرانی بیشتری داشت. اما در دوره دوم صدراعظمی مرکل، بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۳، وزارت امور خارجه به گیدو وستروله از دموکرات‌های آزاد سپرده شد (که در آن زمان شریک ائتلاف حاکم بود). اما وستروله در طول دوره وزارت خود در مورد سیاست روسیه‌ای آلمان توجه نسبتاً کمی نشان داد. او از سیاست تغییر از طریق تجارت با روسیه طرفداری کرد، ولی به خاطر فقدان یک دکترین روشن در مورد سیاست خارجی به طور گسترده‌ای مورد انتقاد قرار گرفت. وی خواهان حضور بیشتر روسیه در جامعه بین‌المللی بود اما از مسکو، مثلاً به خاطر حمایت از دولت اسد در سوریه انتقاد می‌کرد (Szabo, 2014:117). همانطور که در بالا اشاره شد، روابط بین آلمان و روسیه در سال ۲۰۱۲ رو به زوال گذاشت و نگرش مرکل نسبت به مسکو نیز به سردی گرائید. و وقتی هم که پوتین اعلام کرد او و مدودف می‌خواهند پست‌هایشان را عوض کنند و در نظر دارد پیشنهاد تمدید دوره ریاست جمهوری را بدهد؛

روسیه را به خیانت به اعتماد آلمان متهم کرد. وی اظهار داشت: "قابل قبول نیست که در مورد چنین حرکت‌هایی گفتگویی انجام نشود" و به پوتین یادآور شد که "شما نمی‌توانید با این شیوه، همکاری را بر اساس اعتماد واقعی بسازید" (Mischke & Andreas Umland, 2014).

از سوی دیگر، مرکل در مورد سیاست امنیتی، جانب احتیاط را در پیش گرفت. برای مثال از ایده عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو که واشنگتن در نشست بخارست در آوریل ۲۰۰۸ آن را مطرح کرد، حمایت بعمل نیاورد. با این حال، آلمان، روسیه را تشویق کرد رویکردی سازنده برای حل مشکلات باقی مانده از زمان اتحاد جماهیر شوروی سابق اتخاذ کند و تنش با گرجستان را کاهش دهد. مرکل با ایجاد و گسترش سیستم دفاع موشکی ناتو مخالفت نکرد، اما از ایالات متحده نیز خواست که به شکل جامع‌تری با روسیه درباره این موضوع تعامل کند. البته مرکل از ابتدا به پوتین مشکوک بود. مدودف از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ رئیس‌جمهور روسیه بود (Meister, 2015). همانطور که در بالا اشاره شد، در پاییز سال ۲۰۰۸، مشارکت مدرنیزه کردن، بین آلمان و روسیه شکل گرفت تا ارتباط بین فعالان تجاری، آموزشی، حقوقی و مدنی در دو کشور را ارتقا دهد و در یک جلسه دو جانبه بین مرکل و مدودف در قلعه مسبرگ در نزدیکی برلین در ماه ژوئن سال ۲۰۱۰، ایده همگرایی بیشتر روسیه با ساختارهای اروپایی مورد بحث قرار گرفت. در سپتامبر ۲۰۱۱ نیز وقتی مرکل در نشست سیاست جهانی مدودف در یاروسلاو شرکت کرد، حمایتش از دستورکار سیاست رئیس‌جمهور مدودف قابل مشاهده بود.

مرکل ناامید شد، بویژه با رفتن مدودف از سمت بالاتر. ضمن اینکه یکی از نشانه‌های اولیه بروز مشکل در روابط آلمان و روسیه نیز در ماه ژوئن سال ۲۰۱۲، زمانی که رئیس‌جمهور فدرال آلمان یواخیم گاوک، دیدارش با پوتین را، که باید در افتتاحیه عمومی سال آلمان در روسیه با هم شرکت می‌کردند لغو کرد، آشکار شد.

درست در همان زمان و در تابستان سال ۲۰۱۲، موضوع باند زنانه پوسی رایوت به طور گسترده‌ای در رسانه‌های آلمان تحت پوشش قرار گرفت، و مجله اشپیگل عکس روی جلد و صفحه اول خود را به توضیح پیگرد قانونی اعضای این گروه اختصاص داد و حتی ادعا کرد روسیه به سمت دیکتاتوری سوق پیدا کرده است. مرکل نیز در دیدارش با پوتین در نوامبر سال ۲۰۱۲ از وی درباره احکام زندانی اعضای گروه سوال کرد، ولی پوتین با عصبانیت پاسخ داد و در برابر مطبوعات گفت: "خانم صدراعظم در مورد دختران زندانی برای کاری که در کلیسا کرده‌اند صحبت کرد. آیا ایشان می‌داند که یکی از آنها امثال یک یهودی را دار زده و گفته بود که مسکو باید از شر چنین افرادی خلاص شود؟ نه ما و نه شما، نمی‌توانیم از کسانی که چنین ایده‌های ضد سامی دارند پشتیبانی کنیم." این گروه از نشانه‌های نازی به شکل کنایه‌آمیزی در اقدامی پیش از آن نیز استفاده کرده بود. البته اتهام ضد سامی بودن از سوی پوتین در مورد بخشی از پوسی رایوت، مرکل را مطمئن نکرد؛ بلکه، فقط به افزایش دید منفی وی نسبت به پوتین دامن زد.

به دنبال آن، نگرش انتقادی‌تر دولت آلمان نسبت به روسیه به طور گسترده‌ای در سیاست و جامعه آلمان نیز انعکاس پیدا کرد (Kundnani, 2015: 108). در نوامبر سال

۲۰۱۲، مجلس فدرال آلمان قطعنامه‌ای را که نسبت به دولت پوتین بسیار انتقادی بود، تصویب کرد که در آن آمده بود: "پارلمان با نگرانی فزاینده‌ای توجه دارد که از زمان بازگشت ولادیمیر پوتین به ریاست جمهوری، اقدامات قانونی و قضایی انجام شده در راستای افزایش کنترل بر شهروندان فعال، جرم تلقی کردن فعالیت‌های منتقدانه و ایجاد یک گفتمان تقابلی علیه مخالفان دولت تمرکز داشته است" (Schröder, 2006).

البته از نظر وزارت خارجه آلمان لحن این قطعنامه خیلی تند بود و آن را به شکل مسالمت‌آمیزتری اصلاح کرد؛ با تأکید بر اهمیت نقش روسیه در عرصه جهانی و حذف اظهارات مربوط به اعتراضات مدنی در روسیه. هر چند که باز هم در دسرهایی ایجاد کرد و با وجود این تعدیلهای روسها از قطعنامه مجلس فدرال ناراحت و حاضر نشدند با آندریاس شوکنهوف صحبت کنند. شوکنهوف، عضو حزب دموکرات مسیحی مجلس آلمان و نماینده ویژه اعزامی به روسیه بود که مدام از روسیه انتقاد می‌کرد و حامی اصلی این حرکت بود. وزارت خارجه روسیه وی را متهم کرد که اتهامات واهی عنوان کرده و خواستار برکناری‌اش شد (Rahr, Ibid: 58). حتی نشست آلمان و روسیه در سال ۲۰۱۲ که در چارچوب گفتگوهای پترزبورگ برگزار شد، منعکس کننده این اختلافات رو به افزایش بود. گفتگو، بین نمایندگان جامعه مدنی دو کشور قرار بود ابزاری برای ایجاد و تعمیق درک متقابل و اعتماد باشد؛ اما بیشتر به رویارویی و بی‌اعتمادی طرفین کمک کرد. نمایندگان آلمان، روسیه را به محدودیت آزادی و نقض حقوق بشر متهم کردند و موضوع گروه پوسی رایوت باز هم مطرح شد. الکسی



سازمان‌های غیردولتی از جمله ان‌جی‌اوه‌ای وابسته به آلمان، مانند بنیاد کنراد آدناور تحت پوشش قانون جدید عوامل خارجی حمله کرده بودند، اعتراض کردند.

سرانجام پس از انتخابات فدرال در سپتامبر ۲۰۱۳ و پس از مذاکرات طولانی، در دسامبر ۲۰۱۳ دولت جدیدی در آلمان روی کار آمد و ائتلاف بزرگ بین حزب دموکرات مسیحی و سوسیال دموکرات‌ها باز هم تکرار شد. لذا مرکل برای بار سوم هم صدراعظم شد و اشتاین مایر وزارت امور خارجه را در دست گرفت. ارلر از حزب SPD هم به عنوان نماینده دولت در امور روسیه جایگزین شوکنهوف از حزب CDU شد. این اتفاقات علائمی بود که آلمان قصد ندارد خط مشی اصلی خود در سیاست اوست پولیتیک نسبت به روسیه را کنار بگذارد. لذا در موافقتنامه ائتلاف بین CDU و SPD به جای یک جمله معمولی در مورد روسیه، یک پاراگراف کامل به این کشور اختصاص یافت که بر سنت همکاری بین آلمان و روسیه تأکید می‌کرد. اما در زبان دیپلماتیک، این مسئله بیانگر این امر بود که آلمان آماده نقد دولت روسیه و گسترش روابطش با جامعه مدنی روسیه نیز هست. در این متن آمده بود نزدیکی روابط متقابل به میزان توسعه دموکراتیک در روسیه بستگی دارد (Criticism, 2005).

آلمان-روسیه و بحران اوکراین

بحران اوکراین و به طور خاص اشغال و الحاق کریمه توسط روسیه در فوریه و مارس ۲۰۱۴ و به دنبال آن دخالت روسیه در نظامی کردن درگیری‌های جدایی‌طلبان در شرق اوکراین جدی‌ترین تقابل در روابط بین روسیه و غرب را از

پوشکوف، سخنگوی دوما، در پاسخ به این انتقادات در سخنان خود به آلمان حمله کرد و گفت که این کشور مثل یک خانم مدیر مدرسه رفتار می‌کند، و جلسه را ترک کرد. شرکت‌کنندگان آلمانی هم از این صحبت‌ها ناراحت شده و در این اثناء جامعه دانشگاهی آلمان هم نسبت به روسیه انتقادی‌تر شده بود (Shevtsova, 2010: 2180). لذا شراکت مدرنیزاسیون پوچ به نظر می‌رسید، و ایده تغییر از طریق تجارت یک ابزار استراتژیک غیرموثر تلقی می‌شد. در واقع، این مفهوم از روی تمسخر، تجارت بدون تغییر نامیده شد و شراکت آلمان با روسیه برای نوسازی به رفتاری رئیس مابانه متهم شد نه مدرن کردن.

در این میان الکساندر رار از موسسه سیاست خارجی آلمانی (DGAP)، از برجسته‌ترین شخصیت‌های مردمی آلمان بود که از روسیه دفاع می‌کرد، وی که زندگینامه پوتین را نوشته بود، برای اینکه بیش از حد به کرملین نزدیک بود و در نتیجه نمی‌توانست یک کارشناس بی‌طرف باشد، مورد انتقاد قرار گرفت. موج انتقاد از روسیه هشدار به حامیان وفادار اوست پولیتیک نیز بود. همچنین گرنوت ارلر از حزب سوسیال دموکرات (SPD) هم، صاحب‌نظران آلمانی را به ایجاد فضای خصمانه علیه روسیه متهم کرد. بنابراین در تمام این مدت مسائلی مطرح می‌شد که باعث تنش بین روسیه و آلمان می‌گردید و به نظرات انتقادی در برلین دامن می‌زد. در ژانویه ۲۰۱۳، گیدو وستروله، وزیر امور خارجه، نیز به روسیه هشدار داد که قانون ضد هم-جنس‌گرایانی که دوما در حال تصویب آن است، تأثیر منفی بر روابط آلمان و روسیه خواهد گذاشت. همچنین در مارس ۲۰۱۳، سیاستمداران آلمانی به مقامات روسی که به

روسیه، حرکت به سمت وحدت غرب و بخصوص اتحادیه اروپا را در پیش گرفت. ضمن اینکه استفاده از نیروی نظامی را به عنوان راه حل بحران رد کرد و در عوض در رویارویی با این چالش، به تلاش‌های بلندمدت دیپلماتیک معتقد بود.

البته مرکل به شدت به اشغالگری روسیه و الحاق کریمه و سپس دخالت نظامی روسیه در شرق اوکراین واکنش نشان داد و بلافاصله بعد از اشغال کریمه اظهار داشت: "روسیه قوانین بین‌المللی را نقض کرده و لذا هرگونه همکاری، بدون توجه به ارزش‌های مشترک نتیجه نمی‌دهد." مرکل سعی کرد پوتین را متقاعد کند که همه پرس‌و‌پرسی در کریمه را لغو کند و وقتی که این تلاشها راه به جایی نبرد و الحاق انجام گرفت، وی نیز تحریم‌های هدفمند را انتخاب کرد و با شدت گرفتن اقدامات نظامی روسیه در اوکراین، طرفدار تحریم‌های بیشتر نیز شد. اما زمانی که درگیری‌های نظامی در شرق اوکراین تشدید شد، مرکل خواستار آتش بس گردید و از پوتین خواست از قدرت و نفوذ خود بر جدایی طلبان آن منطقه استفاده کند (Kornelius, 2009).

مرکل همچنین با رهبری جدید اوکراین اعلام همبستگی کرد و از افزایش روابط اوکراین با اتحادیه اروپا حمایت کرد. همچنین در حمایت از راه‌حل‌های جدید سیاست‌های انرژی در اروپا برای کاهش وابستگی به روسیه سخن گفت. با این حال، وی اعلام کرد که اصول اوست پولیتیک تغییر نکرده است و تأکید کرد در میان مدت و بلند مدت، همکاری با روسیه ادامه خواهد داشت. ضمن اینکه از آغاز بحران اوکراین، مرکل بطور مرتب با پوتین تلفنی صحبت می‌کرد و وظیفه هماهنگی تلاش‌های بین‌المللی برای حل

زمان جنگ سرد ایجاد کرد. برای آلمان، این بحران، به منزله آزمونی بود که با آن وفاداران خود را بیازماید که آیا بخشی از غرب هستند یا رابطه خاصی با روسیه دارند؟ و اینکه آیا وقتی هنجارهای بین‌المللی شکسته می‌شوند، آماده کارهای دشوار هستند یا فقط به حرف زدن بسنده می‌کنند؟ بعد از آنکه ویکتور یانوکوویچ توافقنامه پیوستن به اتحادیه اروپا را در نوامبر ۲۰۱۳ رد کرد، اعتراضات سیاسی و بی‌ثباتی در اوکراین به آستانه سطح بحران نزدیک شد. در آن زمان آلمان سیاست روشنی در قبال اوکراین نداشت و این مسئله تا حدودی به دلیل تغییر دولت آلمان بود.

مرکل از روسیه به خاطر ذهنیت جنگ سرد انتقاد کرد، اما یانوکوویچ را نیز برای شکستش در امضای قرارداد، بیشتر از روسیه مقصر می‌دانست. البته رهبران آلمانی به طور شفاهی از موضع جنبش اعتراضی یورو-میدن نیز حمایت کردند. جنبشی که ویتالی کلیچکو ستاره بوکس آلمانی، شخصیت برجسته و الگوی آن بود. در دسامبر ۲۰۱۳، وستروله نیز در یکی از آخرین اقدامات خود به عنوان وزیر امور خارجه، در راهپیمایی مخالفان دولت در کیف پایتخت اوکراین شرکت کرد که این امر کرملین را عصبانی کرد. با این وجود از فوریه تا مارس ۲۰۱۴، زمانی که بحران اوکراین شدت گرفت، آلمان آماده شد تا نقش یک میانجی را بپذیرد، یا دست کم یک شریک ارتباطی برای روسیه را بازی کند. هر چند که مایل بود در صورت تشدید بحران توسط روسیه، از اقدامات تحریمی سخت‌گیرانه‌تری نیز حمایت کند. نگاه سوم در سیاست آلمان هم به پشتیبانی از اوکراین معتقد بود. همچنین آلمان در واکنش به عملکرد



اینکه تلاشها در جهت گفتگو مطابق آنچه که واقعاً روسیه می‌خواست، به کندی پیش می‌رفت، اما مرکل از اقتدار و نفوذ شخصی خودش زیاد مایه گذاشت تا به یک مذاکره و توافق جدید درباره آتش‌بس در مینسک در فوریه سال ۲۰۱۵ دست پیدا کند. مرکل به این مذاکرات به عنوان تنها راه برای پایان درگیری اوکراین نگاه می‌کرد، ضمن اینکه بر تأثیر تحریم هم تأکید داشت. تحریمی که تا زمان اجرای توافق مینسک برداشته نشد، اما در برابر اعمال تحریم‌های جدید نیز مقاومت کرد و ایده ارسال سلاح به اوکراین را نیز رد کرد.

وی همچنین در سخنرانی خود در کنفرانس سالانه امنیتی مونیخ در فوریه سال ۲۰۱۵، به شدت از روسیه به خاطر نقض قوانین بین‌المللی و شکستن تعهداتش انتقاد کرد. با این حال، اظهار داشت که نمی‌توان بحران اوکراین را با روش‌های نظامی حل کرد و تأکید نمود که تعهد بلند مدت و صبر و شکیبایی لازم است تا به این درگیری پایان داده شود. در اقدام تعادلی دیگری، نیز تصمیم گرفت برای شرکت در مراسم رژه نظامی بزرگداشت سالگرد پایان جنگ جهانی دوم، به مسکو سفر نکند و به جای آن روز بعد مراسم، وارد مسکو و بر سر مزار سربازان کشته شده حضور یابد.

البته بسیاری از سیاستمداران برجسته حزب دموکرات مسیحی CDU نیز مواضعی مشابه مرکل اتخاذ کردند و برخی حتی لحن شدیدتری هم به کار بردند. برای مثال، ولفگانگ شوبیل، وزیر دارایی آلمان، اقدامات روسیه در اوکراین را با توسعه‌طلبی آلمان نازی مقایسه کرد. شوبیل هنگام صحبت در جمع یک گروه دانش‌آموزی گفت که

بحران را نیز بر عهده داشت. لذا در ماه مارس ۲۰۱۴، موفق شد موافقت پوتین برای انجام یک مأموریتی تحت‌نظر سازمان امنیت و همکاری اروپا OSCE در اوکراین را جهت کشف حقیقت بگیرد (Rettman, 2015). بنابراین در تابستان، اقدام به میانجیگری و ارائه راه‌حل برای بحران نمود که شامل تحویل گاز روسیه به اوکراین و پذیرش توافقنامه پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا از سوی روسیه بود.

لذا در حالی که غرب از عضویت اوکراین در ناتو خودداری و تحریم‌ها را هم بدون به رسمیت شناختن رسمی کریمه به عنوان بخشی از روسیه کاهش داد. به نظر می‌رسید مرکل در مورد توافقنامه آتش‌بس که در سپتامبر ۲۰۱۴ در مینسک به دست آمده بود، جایگزین‌هایی نیز دارد. وی در اکتبر ۲۰۱۴ برای شرکت در نشست انجمن بین‌المللی سرمایه‌گذاری به سوچی سفر نکرد، اما ماه اکتبر در میلان و ماه نوامبر در بریزبن با پوتین ملاقات کرد. در هر دو ملاقات، حوادث دیپلماتیک به شدت بر فضای جلسه تأثیر گذاشته بود و نشان‌دهنده تنش مداوم بین دو طرف بود. در میلان، پوتین برای آمدنش، مرکل را پنج ساعت معطل نمود. در حالی که در بریزبن جلسه را زود ترک کرد، چون احساس کرده بود با وی به عنوان عضو رده دوم گروه ۲۰ رفتار شده است.

این جلسات روشن کرد که رهبران آلمان و روسیه در مورد دلایل و راه‌حل‌های درگیری اوکراین با هم اختلاف‌نظر دارند، اما در عین حال نشان دهنده این مسئله هم بود که مرکل آماده گفتگو هست و پوتین هم هنوز مرکل را به عنوان مخاطب اصلی خود در اروپا مدنظر دارد. لذا با وجود

علاوه بر این اشتان مایر، به کرملین نیز هشدار داد که اگر روسیه بخواهد فراتر از کریمه برود، بدون شک باید در انتظار یک واکنش دندان‌شکن باشد. از سوی دیگر، در تمجید از پوتین برای حرکت سازنده‌اش هم شتاب کرد و از سیاست آلمان در قبال اوکراین در برابر اتهام عملکرد بسیار ضعیف و مماشات به خرج دادن آلمان نیز دفاع کرد. وی همچنین توضیح داد: "در حالیکه در شورای وزیران ناتو مرا را به نرمی بیش از حد در برابر روسیه متهم می‌کنند، وقتی هم که دوباره به آلمان برمی‌گردم، به من ایراد می‌گیرند که مطلقاً روسیه را درک نمی‌کنم" (Merkels, 2007).

لذا در نوامبر ۲۰۱۴ مرکل و اشتاین مایر، به مجلس فدرال اطمینان دادند که تفاوتی بین دیدگاه‌های آنها وجود ندارد و تمام اقداماتشان هماهنگ و مورد قبول هر دو طرف می‌باشد. با این وجود، اشتاین مایر به بیانیه‌های عمومی خود برای توافق با روسیه ادامه داد، که به راحتی نشانه تفاوت دیدگاهش با مرکل تلقی می‌شد. در ماه دسامبر و با کاهش شدید ارزش روبل روسیه، اشتاین مایر نیز هشدار داد که تحریم‌های بیشتر برای امنیت اروپا خوب نیست و روسیه نباید به زانو در بیاید. علاوه بر این وی در ماه ژوئن ۲۰۱۵ و قبل از نشست جی ۷ در آلمان، گفت که بازگشت روسیه به جی ۸ به شکل مطلوبی برنامه‌ریزی شده است. همچنین برخی از سیاستمداران برجسته SPD مانند زیگمار گابریل، رهبر حزب و وزیر امور اقتصاد و انرژی هم نسبت به روسیه انتقاداتی بیان کردند. برای مثال، گابریل اصرار داشت که روسیه باید مذاکره کند و خود را از خشونت در شرق اوکراین دور نگه دارد. وی معتقد بود که آلمان جایگزینی برای گاز روسیه ندارد، اما این مسئله را هم یک مشکل جدی برای آلمان نمی‌دید، و به این نکته اشاره کرد

هیتر هم در زمان الحاق زودت لند یا سرزمین‌های جنوبی روش‌هایی اینچنین اتخاذ کرده بود: "این چیزی است که همه ما از تاریخ درک کرده‌ایم." در این میان اورسلا فون درلی‌ین، وزیر دفاع، محتاط‌تر عمل کرد و بر راه‌حل‌های دیپلماتیک برای حل بحران تأکید و ایده پیوستن اوکراین به ناتو را نیز رد کرد. وی بعدها استدلال کرد که اقدامات روسیه موجب بی‌اعتمادی زیادی شده است، اما ناتو هم باید به تعهداتش در برابر روسیه پایبند باشد. همزمان برخی از افراد برجسته و حامیان قدیمی حزب دموکرات مسیحی، از جمله هورست تلت شیک که زمانی مشاور کهل نیز بود و رومان هرتسوغ، رئیس‌جمهور سابق آلمان، با منتقدان دولت همراه شدند. به عنوان مثال، تلتشیک یکی از بانیان نامه سرگشاده با عنوان جنگ دیگری در اروپا-نه به نام ما بود که در مجله دی سایت در دسامبر ۲۰۱۴ منتشر شد. این نامه خواستار اتخاذ یک سیاست تنش‌زدایی جدید بود و به سیاستمداران آلمانی و رسانه‌ها علیه خطرناک جلوه دادن روسیه و مردم روسیه هشدار داد. به طور کلی سوسیال دموکرات‌ها در مورد انتقاد از روسیه محتاط‌تر از محافظه‌کاران بودند. در ابتدا، اشتاین مایر، وزیر امور خارجه از تحریم علیه روسیه حمایت نکرد و تعلیق کردن این کشور از گروه ۸ را اشتباه دانست. اما بعدها تشخیص تفاوتی معنادار بین موضع مایر و مرکل مشکل بود. اشتاین مایر از سیاست سه مرحله‌ای تحریم اتحادیه اروپا حمایت و ادعا کرد "هیچ کس در اروپا باور نمی‌کند که بعد از الحاق کریمه ما بتوانیم به راحتی معاملات تجاری خود با روسیه را مانند گذشته ادامه دهیم." وی با عصبانیت به تظاهرکنندگان طرفدار روسیه نیز واکنش نشان داد و به آنها گفت که جهان پیچیده است.



پیوستن به اتحادیه اروپا و اتحاد تجاری و گمرکی با روسیه یکی را انتخاب کند، اشتباه است. از این رو نظرات شرودر نه به مذاق محافظه‌کاران خوش آمد و نه سبزه‌ها در پارلمان اروپا، که می‌خواستند او را به خاطر مطالب بحث‌برانگیزش به عنوان رئیس هیأت مدیره شرکت خط لوله گاز آلمان-روسیه سرزنش کنند. رابطه دوستی معروف وی با پوتین هم به عنوان یکی از دلایل تمایلش به روسیه تلقی می‌شد. با این حال، شرودر تنها صدر اعظم سابق سوسیال دموکرات‌ها نبود که روسیه را درک می‌کرد. هلموت اشمیت هم، از غرب انتقاد کرد و اصرار داشت که تحریم علیه روسیه کار احمقانه‌ای است.

کلاوس فون دونانی، یکی دیگر از اعضای برجسته SPD نیز استدلال کرد: "این آمریکایی‌ها بودند که مشکل درست کردند و نه روسها، زیرا آنها (آمریکایی‌ها) تلاش کردند تا اوکراین به ناتو بپیوندند." وی تأکید کرد که البته در این صورت درک دیدگاه روسیه، لزوماً به معنای تأیید اقدامات این کشور نیز نیست. علاوه بر آن، گرگور گیزی رهبر جناح چپ PDS (حزب سوسیال دموکرات)، هم از روسیه دفاع کرد و غرب را هم دست کم به همان اندازه (روسیه) در ایجاد بحران مقصر دانست. وی در حالی که اقدامات روسیه در کریمه را اشتباه می‌دانست، بر این نکته تأکید کرد که "آلمان و متحدانش بی‌تفاوت نخواهند بود." البته منتقدان اقدامات روسیه را به نفاق و دورویی متهم کرد. از نظر وی استفاده روسیه از زور در اوکراین قابل مقایسه با اقدامات غرب در یوگسلاوی، افغانستان، عراق و لیبی است. نکته جالب این است که جنبش‌های سیاسی پوپولیستی در آلمان نیز با کمک به اوکراین و تحریم روسیه مخالف بودند.

که اتحاد جماهیر شوروی حتی در بدترین زمان جنگ سرد نیز حاضر به انتقال گاز بود. علاوه بر این بیان کرد که دفاع از ارزش‌های مشترک برای وی مهمتر از دستاوردهای اقتصادی است. با این حال اکثر اعضای SPD، به تحریم شک داشتند و امیدوار بودند وقتی روسیه نتیجه انتخابات ریاست جمهوری اوکراین، در ماه مه ۲۰۱۴ را پذیرفت، این تحریم‌ها نیز برداشته شود.

حتی وقتی که دیدگاه‌های انتقادی نسبت به روسیه در بدنه حزب مشخص‌تر شده بود و به خصوص پس از سرنگونی هوپیمای مسافری ام اچ ۱۷ مالزی در ماه ژوئیه در شرق اوکراین، بسیاری از سیاستمداران SPD به این رویکرد ادامه دادند که بحران باید بر اساس سازگاری و تعامل با دیدگاه‌های روسیه حل‌وفصل شود. در ماه اوت نیز گابریل پیشنهاداتی در جهت فدرالی شدن اوکراین مطرح کرد و در ماه نوامبر، ماتیاس پلاتزک، رئیس سابق حزب و نخست‌وزیر ایالت براندنبورگ نیز از نیاز به اذعان الحاق کریمه به عنوان بخشی از روسیه صحبت کرد، اگر چه خودش بعدها از این موضع فاصله گرفت. با این حال، کارشناسان با تجربه بخش سیاست خارجی حزب SPD، تلاش خود را کردند تا استدلال کنند که اتخاذ یک سیاست نوستالژیک بر مبنای روابط حسنه و مسالمت‌آمیز نسبت به کرملین، نمی‌تواند کمکی به حل بحران باشد (Geis & Lau, 2015).

همچنین بسیاری از سیاستمداران سابق SPD آشکارا از روسیه دفاع و از غرب انتقاد کردند. شاید برجسته‌ترین این سیاستمداران، صدراعظم سابق شرودر بود که استدلال کرد کمیسیون اروپا درک نکرده که اوکراین سرزمینی است که از نظر فرهنگی تقسیم شده و اجبار آن به اینکه بین

طولانی (قبل و بعد از وحدت آلمان) عهده‌دار این سمت بوده است، یعنی از دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۱۹۹۰، به منطق تحریم تردید داشت و نشان داد که اهداف پوتین را درک می‌کند.

حتی گروه‌های کلیدی لابی در صنایع آلمان، منافع تجاری و به ویژه شرکت‌های بزرگی که در روسیه سرمایه‌گذاری کرده بودند، در آغاز بحران تمایل داشتند رفتار روسیه در اوکراین را از دیدگاهی شبیه به دیدگاه منتقدان به جناح چپ ببینند. از دیدگاه آنها، تحریم‌ها راه مناسبی برای تأثیر بر روسیه و حل بحران نبود. لذا وقتی جوکاسر، مدیر اجرایی زیمنس، با پوتین در مسکو در مارس ۲۰۱۴ ملاقات کرد، اصلاً نامی از اوکراین به زبان نیاورد. در عوض روی تعهد شرکتش به تجارت با روسیه اشاره و بر نیاز به گفتگو با روسیه به جای تحریم این کشور تأکید کرد. اما بعداً و در فصل بهار، صنعت آلمان با وجود پیامدهای منفی اقتصادی، حمایت بیشتری از تحریم روسیه به عمل آورد. مارکوس کربر، مدیرکل اتحادیه صنایع آلمان هم اعلام کرد که این اتحادیه کاملاً آماده است با نگاه دولت هماهنگ شود، البته با دلی پر درد.

کربر استدلال کرد که نقض گسترده قوانین بین‌المللی قابل تحمل نیست و صلح و آزادی مهمتر از منافع اقتصادی است. لذا یک سوم از شرکت‌های آلمانی که در روسیه کار می‌کردند، از جمله BASF و OPEL، به دلیل بحران اوکراین از سرمایه‌گذاری در روسیه خودداری کردند که نتیجه آن رکود اقتصادی روسیه و دشمنی این کشور نسبت به سرمایه‌گذاران خارجی بود. لذا در طول سال ۲۰۱۴، صادرات به روسیه ۲۰ درصد کاهش داشت و موقعیت

لذا این مسئله اعضای حزب ضد یورو، آلترناتیوی برای آلمان (AFD) را نیز دچار تفرقه کرد (Steht, 2012: 512). جناح راست افراطی آلمان هم، در تصمیم‌گیری درباره اینکه از پوتین حمایت کنند یا از ملی‌گرایان اوکراین با هم به اختلاف برخوردند. برخی از اعضای برجسته حزب دموکراتیک ملی (NDP) آلمان نیز از تحریم علیه روسیه انتقاد کردند و در جلسه جناح راست افراطی در مارس ۲۰۱۵ برای حمایت از سیاست روسیه، شرکت کردند (Meister, 2013: 28-44). دیگر احزاب مخالف نیز عمدتاً از سیاست دولت روسیه در طول بحران اوکراین حمایت کردند.

در این میان، حزب سبز که طرفدار سیاست خارجی هنجار-گرا نسبت به روسیه بود، تحریم‌ها را موجه دانست. چون روسیه هنجارهای بین‌المللی را نقض کرده و اوکراین را تجزیه کرده بود. سبزها هم به همراه حزب دموکرات مسیحی، در صورت ادامه حملات با حمایت روسیه در شرق اوکراین، مایل به حمایت از اعمال تحریم‌های شدیدتر بودند. در عین حال صداهای مخالف هم در این حزب وجود داشت: به عنوان مثال، یورگن تربیتین، یکی از وزرای سابق، از سیاست تحریم علیه روسیه انتقاد کرد. دموکرات‌های آزاد هم که تمام صندلی‌های خود در پارلمان را در انتخابات ۲۰۱۳ از دست داده بودند، در اغلب بخش‌ها از تحریم علیه روسیه براساس ارزش‌های لیبرال دموکراسی، آزادی و احترام به قوانین بین‌المللی حمایت کردند. با این حال، حتی در اینجا هم انتقادهایی علیه تحریم‌ها از گوشه و کنار به گوش می‌رسید. از همه مهمتر، هانس دیتربیش گنشر، رئیس سابق حزب و وزیر امور خارجه آلمان که مدت



همچنین معروف‌ترین شخصیت طرفدار روسیه در میان جامعه دانشگاهی آلمان، الکساندر رار، مشاور شرکت نفت و گاز وینترشل بود، که در طول بحران اوکراین و در حالی که بسیاری از محققان روی روسیه تمرکز کرده بودند، خیلی در انظار عمومی صحبت نمی‌کرد. علاوه بر آن در آوریل ۲۰۱۴ سیصد روشنفکر و فعال آلمانی نامه سرگشاده‌ای در حمایت از پوتین نوشتند. آنها رسانه‌های جمعی آلمان را به روسیه هراسی متهم کردند و از ایالات متحده برای تمایلش به استفاده از بحران اوکراین به عنوان بهانه‌ای برای بسط سیاست (سلطه) امپریالیستی‌اش انتقاد کردند.

هر چند هیچ محقق دانشگاهی در فراخوان معروف طرف-داری از پوتین به نام جنگ دیگری در اروپا، نه به نام ما، شرکت نکرد، اما ۵۰ نفر از دانشگاهیان رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، به رهبری پروفیسور گونتر هلمن و رینهارد ولف از دانشگاه فرانکفورت، با نگارش نامه سرگشاده دیگری به این فراخوان واکنش دادند و استدلال کردند که سیاست تنش‌زدایی در قبال روسیه باید براساس واقعیتها باشد و نه براساس افکار واهی و خیال‌پردازی. و اعلام کردند این درخواست نتیجه عکس دارد، چون بر پیش‌فرض‌های غلط استوار است و موجب تحریک شرکای آلمان در شرق اروپا و تقویت تندروها در روسیه می‌شود. همچنین بیش از ۱۰۰ محقق دیگر در شرق اروپا، به رهبری دانشمند آلمانی آندریاس اوملند نیز که اصالتاً اهل کیف بود، پاسخ دیگری به این نامه سرگشاده را امضا کردند که در آن از تمایل ضمنی به تشویق الحاق سرزمینی انتقاد شده بود.

البته به نظر می‌رسد کسانی که بر درک روسیه پافشاری می‌کردند بیشتر بر افکار عمومی مسلط شده‌اند. به خصوص در آغاز بحران. وقتی چارلز گرانت، مدیر اندیشکده مرکز

۵۰۰۰۰ شغل در آلمان نیز به خطر افتاد. به همین جهت کمیته شرقی اقتصاد آلمان نیز به طور خاص به تردید خود نسبت به تحریم‌ها ادامه داد و نسبت به افزایش پیامدهای منفی اقتصادی آن برای آلمان هشدار داد. با این وجود و در حالی که امیدوار بود درگیری‌ها سریعتر پایان یابد، با سیاست دولت در این خصوص مستقیماً وارد چالش نشد.

گویا به نظر می‌رسد اتحاد نامیمون سرمایه، جناح چپ، و یوپولیسیم جناح راست کافی نبوده است که هیچ، فعالان بخش‌های مختلف نیز به آن پیوسته‌اند. شاید عجیب‌ترین شخصیت مردمی آلمان در اردوگاه درک روسیه آلیس شوارتسر فمینیست بود، که ناگهان همدردی خود را با پوتین اعلام کرد و خواست اوکراین را به عنوان یک کشور حائل ببیند. آلیس شوارتسر با وجود نگاه مردانه پوتین و استفاده وی از نیروی نظامی در اوکراین، اقدامات روسیه را قابل درک دانست، چون زمان خیلی دوری نبود که آلمان نازی به روسیه حمله کرده بود. شخصیت مردمی مهم دیگری که از الحاق کریمه حمایت کرد یورگن الساسر، ناشر جنجالی مجله کامپکت و سازمان دهنده به اصطلاح تظاهرات دوشنبه برای صلح در برلین بود. معمولاً رسانه-های آلمان را به عنوان رسانه‌هایی که تعصبی علیه روسیه دارند در نظر می‌گیرند، اما تحلیلگرانی که این بررسی را به شکل دقیق‌تری انجام دادند به این نتیجه رسیدند که گزارش‌های خبری در مورد روسیه عمدتاً دقیق و واقعی بوده‌اند. لذا در میان محققان و روزنامه‌نگاران هم صداهایی بود که نماینده مواضع طرفدار یا مخالف تحریم‌ها بودند. کسانی که متمایل به درک موقعیت روسیه و انتقاد از غرب بودند شامل بسیاری از روزنامه‌نگاران مهم می‌شدند مانند گابریل کرون-شمالتر و پیتر شول لاتور.

با وجود این، بررسی‌های پیشین نشان داده بود دو سوم آلمانی‌ها، قبل از به تصویب رسیدن تحریم‌های اقتصادی، با آن مخالف بوده‌اند. در ماه مارس سال ۲۰۱۴، نیز ۵۵ درصد از آلمانی‌ها نسبت به دیدگاه پوتین که اوکراین متعلق به حوزه نفوذ روسیه است، احساس همدردی می‌کردند، در حالی که تقریباً به همان تعداد نیز باور داشتند که غرب باید واقعیت‌الحاق کریمه به روسیه را بپذیرد. در مجموع، واکنش آلمانی‌ها به بحران اوکراین و الحاق کریمه به روسیه و جنگ در شرق اوکراین بر اساس محکوم کردن شدید اقدامات روسیه و به تبع آن تمایل برای اعمال تحریم بوده است. لذا این اقدامات اصل مرکزی و سنتی اوست پولیتیک که طبق آن آلمان خود را به عنوان مخاطب اصلی روسیه در اروپا می‌دید، تضعیف کرد. ضمن اینکه وزیر امور خارجه سابق و عضو حزب سبز، یوشکا فیشر نیز از تغییر در سیاست مرکل دفاع کرد. با این عنوان که مرکل دیگر از سیاست خود در قالب گام‌های کوچک دفاع نمی‌کند و حالا تهدیدات استراتژیک را جدی می‌گیرد و با آنها مقابله می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد اختلاف نظرهای ایجاد شده بین صدراعظم مرکل و حزب دموکرات مسیحی‌اش، و اشتاین مایر، وزیر امور خارجه و حزب سوسیال دموکرات، بیشتر بیان یک دیدگاه باشد، تا یک برخورد واقعی بین دو نگاه جداگانه به سیاست خارجی. لذا با وجود اینکه دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی در بحث سیاست خارجی آلمان ارائه شده است، اما شدیدترین انتقادات از ناحیه احزاب و افرادی بوده است که در هسته اصلی قدرت قرار نداشته‌اند. کلام آخر اینکه هم اقتصاد و هم افکار عمومی آلمان به طور کلی از نگاه سیاست خارجی این کشور که در زمان شروع بحران انتظار آن نمی‌رفت، حمایت کرده‌اند.

اصلاحات اروپا مستقر در لندن، در آوریل ۲۰۱۴ به برلین رفت، دریافت که تعدادی از متفکران ارشد و مقامات رسمی، اقدامات روسیه در کریمه را توجیه می‌کنند. آنها کم و بیش نه تنها گسترش ناتو، بلکه اتحادیه اروپا را هم بابت برخی اقدامات در قبال روسیه، سرزنش می‌کردند. با این استدلال که بروکسل باید برای مشورت با مسکو بر سر مسائل همکاری‌های شرقی، تلاش بیشتری به خرج می‌داده است. با این حال، و به طور قطع در طول دوره بحران نقطه نظرات نخبگان سیاست خارجی نیز تغییر کرد، به ویژه پس از سقوط هواپیمای مسافربری مالزی، تکرار تجربه گرانت از آن زمان به بعد دیگر مشکل شد.

بنابراین هر چند افکار عمومی آلمان نسبت به بحران اوکراین واکنش دوگانه‌ای از خود نشان داد، اما در کل از سیاست‌های دولت خود و اتحادیه اروپا از جمله تحریم علیه روسیه حمایت کرد و به نظر می‌رسد این حمایت با حل بحران نیز بیشتر شود. افکار عمومی آلمان دوست دارد کثورش بیشتر در نقش میانجی باشد و نه بخشی از بحران. لذا اکثریت مردم کمک‌های نظامی به اوکراین را رد کردند، اما در مارس ۲۰۱۴، دیدگاه آلمانی‌ها نسبتاً به طور مساوی تقسیم شد. نتایج یک نظرسنجی نشان داد که در حدود نیمی از آلمانی‌ها رویکرد دولت این کشور نسبت به بحران اوکراین را مناسب می‌دانند، در حالی که ۲۹ درصد آن را خیلی تند و ۱۸ درصد این رویکرد را خیلی نرم و محتاطانه دانسته‌اند. همچنین در آوریل ۲۰۱۴، ۶۰ درصد از پاسخ دهندگان به نظرسنجی، پاسخ غرب به بحران اوکراین را مناسب ارزیابی کردند و در ماه نوامبر ۵۸ درصد افراد از تحریم‌های اقتصادی پشتیبانی کردند.



ماهیت سیاست نگاه به شرق و تغییر در سیاست خارجی آلمان

سیاست خارجی اغلب در قالب تداوم توضیح داده می‌شود و سیاست خارجی آلمان هم از این قاعده مستثنی نیست. اگرچه همه نظریه‌های سیاست خارجی دست‌کم به طور ضمنی حاوی توضیحاتی در مورد تغییر هستند، اما برای کنار آمدن با تغییر سیاست خارجی به عنوان یک موضوع نظری جداگانه، تلاش‌هایی نیز شده است. سیاست خارجی آلمان و تغییر آن در رابطه با روسیه، موضوع خوبی برای مطالعه این نظریه‌ها در یک سطح عمومی را فراهم می‌کند و به شکل خاص‌تر مرز انتقادی به رویکردهای نظری اصلی معاصر را نسبت به سیاست خارجی آلمان مطرح می‌کند. لذا توجه به این اصل اصلاح‌کننده ضروری است، چون سیاست روسیه‌ای آلمان اغلب در تجزیه و تحلیل روندها و تغییرات سیاست خارجی آلمان نادیده گرفته شده است. حال سوال این است که تغییر در سیاست خارجی آلمان تا چه حد عمیق بوده است؟ با استفاده از طبقه‌بندی چارلز هرمان، می‌توان گفت که تغییر در سیاست آلمان نسبت به روسیه یک تغییر برنامه بود که شامل تغییر در روش یا ابزار هم می‌باشد که توسط آن به هدف یا مسئله پرداخته می‌شود. البته تا حدی یک تغییر مسئله/هدف هم بود، که در آن، مسئله اصلی که مخاطب سیاست است، جایگزین می‌شود. به این معنا که ارزشها و یا هنجارها بیشتر از منافع اقتصادی به سیاستگذاری شکل می‌دهند و اهداف را تعیین می‌کنند.

از طرفی دیگر چشم‌انداز بلند مدت ادغام روسیه در ساختارهای اروپایی و جهانی هم تا حدی تغییر کرده است، اما هنوز از شراکت به عنوان یک هدف مطلوب دست‌کم به صورت شفاهی، حمایت می‌شود. همانطور که اشتاین مایر، وزیر امور خارجه آلمان تأکید می‌کند: "دی ان ای^۱ سیاست خارجی آلمان ثابت باقی مانده است و پایه‌های اصلی آن همگرایی اروپا، روابط فرآتلانتیکی و تعهد به یک نظم عادلانه صلح‌آمیز و انعطاف‌پذیر بین‌المللی هنوز به چالش کشیده نشده است، اگر چه آلمان مسئولیت بیشتری در مدیریت بحران‌های بین‌المللی نیز به عهده می‌گیرد." در حقیقت، تغییر در سیاست خارجی آلمان بیشتر از یک تعدیل صرف و کمتر از یک تغییر گرایش بین‌المللی بوده است (Kornelius, Ibid: 218).

همچنین نظریه‌پردازان تغییر سیاست خارجی، ایده منابع بالقوه تغییر را با اصطلاحاتی تقریباً قابل مقایسه مطرح کرده‌اند اما بدون اینکه به وضوح عنوان کنند، کدام منابع احتمال بیشتری برای تغییر دارد و تغییر چه زمانی رخ می‌دهد. به نظر هرمان چهار عامل تغییر وجود دارد که شامل: رهبری، حمایت بوروکراتیک (سازمانی)، تغییر ساختار داخلی و شوک خارجی (فشار بیرونی) می‌شود. کج‌گولدمن نیز به نوبه خود، بین شرایط خارجی، یادگیری براساس بازخورد منفی و تا حدودی عوامل باقی مانده طبقه نامشخص که شامل تغییر در رهبری و ترکیب آن است، تمایز قائل می‌شود. نگارنده نیز در پاراگراف‌های زیر، درباره سه دسته گسترده از توضیحات یا تبیین‌های

¹ DNA

تغییر سیاست خارجی بحث می‌کند: سیاست قدرت، سیاست داخلی و پویایی تعامل.

سیاست قدرت یا تبیین واقع‌گرایانه، انتظار دارد که سیاست آلمان در قبال روسیه تا حد زیادی به تغییرات در روابط قدرت بین دو کشور وابسته باشد. با این حال، فرم استاندارد این تبیین، انتظار دارد تا سیاست خارجی آلمان در زمان مواجهه با روسیه‌ای قوی‌تر و مدعی‌تر، به سمت موقعیتی تعاملی‌تر تغییر کند. با این حال، آنچه که در کل قابل مشاهده هست، این است که آلمان بیشتر از قبل از روسیه مدعی انتقاد کرده و نه کمتر. پس می‌توانیم این دیدگاه را با تمرکز بیشتر بر تهدید ناشی از روسیه و سیاست آلمان به عنوان پاسخی به این تهدید اصلاح کنیم، اما در این صورت هم سیاست خارجی آلمان، باید بعد از جنگ در گرجستان در سال ۲۰۰۸ تغییر می‌کرد و نه در ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳؛ مگر اینکه عوامل دیگری در توضیح این تأخیر دخالت کرده باشند، مانند اینرسی بوروکراتیک. با این حال، نگرانی‌های کلیدی برای آلمان در دوره اخیر، سیاست‌های داخلی روسیه و مسئله حقوق بشر بوده است و نه رفتار خارجی این کشور یا افزایش بودجه دفاعی‌اش.

نوع دوم از تبیین، به سیاست‌های داخلی آلمان مربوط می‌شود. سه مولفه یا شاخص در اینجا مطرح است: حکومت (دولت) و رهبری، گروه‌های ذینفع و افکار عمومی. در وهله اول، ما می‌توانیم شکل‌گیری سیاست خارجی آلمان از نگاه ائتلاف رهبری و دولت را بررسی کنیم. اینجا فرض استاندارد این است که سوسیال‌دموکراتها تمایل بیشتری به دنبال کردن سنت اوست پولیتیک در سیاست خارجی آلمان نسبت به حزب دموکرات مسیحی دارند. در واقع،

سوسیال‌دموکراتها تمایل داشتند انتقاد از روسیه را بی‌اهمیت جلوه دهند و تا قبل از بحران اوکراین هم در پی مدارا و سازش بودند، اما تغییر در ائتلاف داخلی در سال ۲۰۱۴ روشن نمی‌کند که چرا سیاست آلمان، از جمله مواضع سوسیال‌دموکرات‌ها، نسبت به روسیه از آنچه انتظار می‌رفت، انتقادی‌تر شد.

گونه دوم از تبیین‌های سیاسی داخلی، پرداختن به تأثیرات گروه‌های ذینفع، به ویژه لابی‌های تجاری و بخش‌های صنعتی آلمان است و اینکه آنها منافع ملی آلمان را تعریف می‌کنند. کمیته شرقی اقتصاد آلمان در این زمینه از اهمیت برخوردار است. از نظر زابو، تجارت آلمان به عنوان محرک اصلی سیاست آلمان در قبال روسیه باقی مانده است، هر چند که نفوذ لابی صنعتی کمتر از آنچه انتظار می‌رفت، تعیین‌کننده شده است. به طور خاص، صنعت خودروسازی آلمان، که منافع زیادی در حفظ روابط همکاری پایدار با روسیه دارد. ظاهراً حتی وقتی هم که روسیه برای رهبری سیاسی آلمان در اولویت نبود، از قدرت زیادی برخوردار بود، اما با این وجود نتوانست زمانیکه روابط با روسیه که در صدر دستورکار سیاسی قرار گرفت، تصمیم‌گیری‌های کلیدی را هدایت کند. در طول بحران اوکراین لابی تجاری، ابتدا در برابر تحریم مقاومت کرد اما بعد آن را پذیرفت؛ البته با یادآوری عواقب منفی آنها برای اقتصاد آلمان و امیدواری به پایان سریع تحریم‌ها.

رویکرد سیاسی داخلی سوم، پرداختن به نقش افکار عمومی است. افکار عمومی آلمان به اتهام ضدآمریکایی بودن پنهانی آن، به عنوان توضیحی برای اینکه چرا آلمان سیاست همکاری نسبت به روسیه را مدنظر دارد، مطرح



فعلی روسیه، به ویژه کاهش در رابط شخصی بین مرکل و پوتین، تا حد زیادی به روابط دوجانبه بین دو کشور آسیب رساند. این نوع تبیین بنا را بر این می‌گذارد که سیاست آلمان نسبت به روسیه تغییر کرده است، چون رهبران، مرکل و اشتاین مایر، ناامید شدند و دیگر باور ندارند که مجموعه اقدامات انجام شده می‌تواند ادامه پیدا کند، چون که توسعه سیاست‌های داخلی روسیه و دموکراسی آن قطعاً خلاف جهت امیدها و آرزوهای آلمان بوده است. در اینجا مهمترین اتفاق، تصمیم پوتین برای حضور در انتخابات ریاست جمهوری روسیه و انتخاب مجددش بود. دومین نقطه عطف مهم در روابط آلمان و روسیه نیز زمانی بود که مرکل و اشتاین مایر احساس کردند پوتین و لاوروف مستقیماً به آنها دروغ گفته‌اند. یک بار در فوریه سال ۲۰۱۴ که تأکید کردند مرزهای سرزمینی (قلمرو سرزمینی) اوکراین محترم شمرده خواهد شد و بار دوم زمانی که پوتین به مرکل اطمینان داد هیچ سرباز روسی به صورت غیرقانونی در کریمه وجود ندارد.

سیاست مرکل که با احساس او شکل گرفته بود، دیگر گفتگوی صادقانه با پوتین را ممکن نمی‌دید. در واقع، طبق گزارشها مرکل گفته که پوتین از واقعیت فاصله گرفته است. به عنوان مثال، فایننشال تایمز، در گزارش خود نوشت: خانم مرکل معمولاً آقای پوتین را به عنوان شریک سرسخت می‌بیند، اما کسی که می‌تواند با او معامله کند، ولی بحران اوکراین ذهنیت خانم مرکل را تغییر داده است. وی دریافته است که پوتین در مکالماتشان حقیقت را به او نمی‌گوید. مرکل در مجامع عمومی نگفته است که پوتین دروغ گفته، اما در جلسات خصوصی به این نکته اشاره کرده

شده است. اما در واقع قبل از بحران اوکراین، اغلب آنها حتی موضع انتقادی‌تری از رهبران سیاسی آلمان نسبت به روسیه و پوتین داشتند. به طور کلی، می‌توان دید تغییر افکار عمومی نسبت به روسیه بسیار شبیه تغییر سیاست آلمان است. در سال ۲۰۰۳، ۷۵ درصد از آلمانی‌ها به پوتین در مدیریت امور جهانی اعتماد داشتند به همان اندازه که روس‌ها به وی اعتماد داشتند. اما در سال ۲۰۰۷، این نسبت تا ۳۲ درصد پایین آمد، در حالی که در روسیه به ۸۴ درصد افزایش یافت. با این وجود، شواهد کمتری در دست است که افکار عمومی، تغییر در سیاست خارجی آلمان را هدایت می‌کند. برای مثال، در سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۲، که انتقاد از روسیه در برلین شروع به افزایش کرد، هیچ تغییر قابل مقایسه‌ای در افکار عمومی رخ نداد. علاوه بر این، در حالی که افکار عمومی آلمان نسبت به رهبری روسیه منتقد بود، اما شرایط روابط آلمان و روسیه را پذیرفت. اگرچه بیش از نیمی از آلمانی‌ها نقش پوتین را به عنوان نخست وزیر روسیه منفی قضاوت کردند، ولی نسبت مشابهی هم با نظر مثبت به نقش او در بهبود روابط آلمان و روسیه نگاه می‌کردند.

در نهایت علت تغییر سیاست خارجی را نیز می‌توان براساس پویایی تعامل بین رهبران دولت و نخبگان سیاست خارجی هم دید. این تبیین بر باورهایی که رهبران در مورد یکدیگر دارند و اصول و استراتژی‌هایی که سیاست آنها را هدایت می‌کند، تأکید دارد و اینکه چگونه این باورها، اصول و استراتژیها براساس تعامل و بازخورد آنها در موثر بودن یا تناسب هنجاری سیاست‌هایشان تغییر می‌کنند. به نظر استفان مایستر، از بین رفتن کامل اعتماد آلمان به رهبری

وضوح اوست پولیتیک، به عنوان تلاشی تعریف شود برای نزدیک کردن روسیه به سایر کشورهای اروپایی با حفظ بنیاد توافق شده نظم امنیتی اروپا.

از طرفی دیگر هم نمی‌توان گفت، رویکردهای نظری که تأکید اصلی را بر تداوم سیاست خارجی آلمان می‌گذارند، کاملاً نادرست هستند. آنها می‌توانند به خوبی توضیح دهند که چرا سیاست آلمان در قبال روسیه به طور کامل تغییر نکرده است. آلمان مدل (الگوی) نقش قدرت غیرنظامی را رد نکرده و این امر به همراه سیستم اعتقادی (طرز تفکر) صدراعظم مرکل توضیح می‌دهد که چرا آلمان راه‌حل نظامی برای بحران اوکراین را قاطعانه رد و بر مذاکره اصرار ورزیده است. از سوی دیگر، نقش آلمان به عنوان شریک نزدیک (راهبردی) روسیه و یا حداقل تا حدی که آلمان نقش خودش را به عنوان مخاطب اصلی در نظر می‌گیرد، دیگر تصویر غالب نبوده است، اما نه به آن شدت هم که مانع دفاع آلمان از سیاست تحریم شود. در نهایت آنچه که قابل تأمل می‌باشد، این است که نسل قدیمی‌تر تصمیم‌گیران سیاست خارجی آلمان برعکس کسانی که قدرت را در دست دارند، به مدل همکاری فارغ از زمینه‌های حزبی علاقمند بودند. ضمن اینکه به نظر می‌رسد در طول بحران اوکراین، آلمان مایل بوده است نقش برجسته‌تری از حد یک بازیگر فعال ایفا کند و رهبری و مسئولیت بیشتری نیز نسبت به قبل در سیاست خارجی و امنیتی اش از خود نشان دهد.

است. دیپلمات اتحادیه اروپا (مرکل) بر این نظر است که پوتین دروغ می‌گوید، و این چیزی است که وی به تمام رهبران دیگر می‌گوید. به این ترتیب، واکنش آلمان به الحاق کریمه شدیدتر از حد انتظار بود. نه تنها به خاطر اینکه روسیه هنجار تمامیت ارضی را که برای نظم امنیتی اروپا اساسی محسوب می‌شود، نقض کرده بود؛ بلکه به این دلیل که هم پوتین شخصاً مرکل را فریب داده و هم لاوروف به همتای خود اشتاین مایر دروغ گفته بود. لذا این ناامیدی‌ها (بی‌اعتمادی‌ها) وقتی که پوتین نتوانست ابهامات پیرامون سرنگونی هوایمای مالزی را برطرف کند، بیشتر هم شد.

همچنین می‌توان از نظریه دیوید ولش درباره تغییر در سیاست خارجی آلمان در قبال روسیه، استفاده کرد. ولش تأکید می‌کند که تغییر در سیاست خارجی کشورهای بوروکراتیک و دموکراتیک مانند آلمان کمتر اتفاق می‌افتد، که این خود می‌تواند دوام سنت اوست پولیتیک را صرف‌نظر از تغییرات در دولت ائتلافی آلمان توضیح دهد. ولش همچنین استدلال می‌کند که تغییر سیاست خارجی به احتمال زیاد زمانی اتفاق می‌افتد که سیاست موجود به شکلی فاجعه‌آمیز و یا پی در پی شکست خورده باشد. بنابراین به نظر می‌رسد در مورد اوست پولیتیک، اتفاق دوم افتاده است. فرایندی که ولفگانگ زیبل آن را یادگیری دشوار می‌نامد، هر چند که ناتوانی در جلوگیری از افزایش بحران اوکراین را می‌توان به عنوان عامل اصلی شکست تفسیر کرد. ولش همچنین بر این عقیده است که تغییر در سیاست خارجی، به احتمال زیاد تغییر در حوزه ضرر و زیان است. به عبارت دیگر، وقتی شرایط بدتر می‌شود که به



نتیجه گیری

هنوز مطلوب است و از اصول کلیدی رابطه‌ای است که کشورها باید در دراز مدت به آن برگردند.

نکته دوم این است که این مقاله برای توضیح (تبیین) تغییری که صورت گرفته است، نگارش شد. در همین راستا باید رویکردهای نظری درباره تحلیل سیاست خارجی را به طور کلی و آنهایی که سیاست خارجی آلمان را توضیح می‌دادند، به طور خاص، بررسی می‌شد. لذا به نظر می‌رسد نظریه‌های تغییر مربوط به روابط قدرت و عوامل سیاسی داخلی به طور خاص در درک زمان و ماهیت تغییر کمکی نمی‌کنند، اما سیاست خارجی آلمان در پاسخ به رفتار روسیه تغییر کرد، چنانکه سیاست قدیمی موثر نبود و تغییر سیاست برای هشدار به روسیه ضروری بود تا نتواند قوانین بین‌المللی را با مصونیت از مجازات نقض کند. از این دیدگاه منابع تغییر ممکن است بدیهی باشد، اما با این ایده که تغییر سیاست خارجی نیاز به نوعی ناامیدی صریح از رویکرد پیشین دارد، هماهنگ است و اغلب نتیجه محاسبه این نیست که سیاست خارجی موجود چطور می‌تواند بهتر شود اگر قبلاً وظایف اصلی خود را انجام داده است.

در نهایت اینکه در این مقاله، نگارنده تلاش نداشته است دنبال پاسخ به این سوال هنجاری باشد که سیاست آلمان در قبال روسیه چگونه باید باشد. رویکرد آلمان به روسیه و بحران اوکراین برای کسانی که فکر می‌کنند روسیه نباید برای سیاست توسعه‌طلبانه خود پاداش بگیرد و همچنین برای کسانی که فکر می‌کنند باید از تشدید درگیری نظامی اجتناب کرد جذاب است. در کل رویکرد آلمان با پذیرش قابل توجهی در میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا و نخبگان سیاست خارجی خود روبرو شده است. اینکه این

سیاست آلمان در قبال روسیه در طول بحران اوکراین از اهمیت حیاتی برخوردار بوده است. آلمان از تحریم‌ها علیه روسیه دفاع کرده، اما میانجی‌گری و تلاش‌هایی نیز برای حل درگیری‌ها انجام داده است. بعضی از محققان و ناظران عقیده دارند آلمان اساساً سیاست خارجی خود را در قبال روسیه تغییر داده و اوست پولیتیک، یعنی همکاری قدیمی خود را کنار گذاشته است، در حالی که برخی دیگر در واقع بیم آن را دارند که آلمان به سمت روسیه متمایل شود و پیوندهای جنگ سرد با غرب را کم کند.

در این مقاله در وهله اول، تمرکز روی کار توصیفی بوده و بعد به دنبال تأیید این مطالب که آیا سیاست آلمان نسبت به روسیه در طول سال‌های گذشته تغییر کرده است و یا نه و اگر تغییر کرده تا چه حد و در چه راستایی بوده است. نتیجه‌ای هم که گرفته شد این است که تقابل سیاست کنونی آلمان نسبت به روسیه، با رویکرد دوره پس از جنگ سرد و نه با اوست پولیتیک جنگ سرد تطابق بیشتری دارد. برخلاف کسانی که انتظار داشتند، باید گفت سیاست خارجی آلمان تغییر بسیار کمی کرده است و عمدتاً توسط منافع تجاری هدایت می‌شود. همچنین روشن است که شیوه‌های قدیمی اوست پولیتیک در دوره پس از جنگ سرد دیگر کاربردی ندارد و آلمان دیگر از بیان انتقادات تند و تیز به روسیه شرمسار نیست و آماده است تا هزینه‌های تحریم اقتصادی روسیه را به تلافی نقض قوانین بین‌المللی تحمل کند. از سوی دیگر باید گفت که تغییر در سیاست آلمان در قبال روسیه کلی هم نیست. شراکت و همکاری



12- Szabo, Stephen (2014). Germany's commercial realism and the Russia problem. *Survival* 56: 5.

13-Schroder, Gerhard (2006). *Entscheidungen: mein Leben in der Politik*. Hamburg: Hoffmann & Campe.

14-Shevtsova, Lilia (2010). *Lonely Power: why Russia has failed to become the West and why the West is weary of Russia*. Washington DC: Carnegie Endowment for International Peace.

15-Timmins, Graham (2011). German-Russian bilateral relations and EU policy on Russia: between normalisation and the multilateral reflex. *Journal of Contemporary European Studies* 19: 2.

سیاست در دستیابی به یک نتیجه رضایت‌بخش در مورد بحران اوکراین موفقیت آمیز است یا نه، سوالی است که تنها در آینده به آن می‌توان پاسخ داد.

فهرست منابع

1- Bosch, Frank (2014). Energy diplomacy: West Germany, the Soviet Union and the oil crises of the 1970s. *Historical Social Research* 39: 4.

2- Chivvis, Christopher and Rid, Thomas (2009). The roots of Germany's Russia policy'. *Survival* 51: 2.

3- Formuszewicz, Ryszarda (2014). Germany's policy towards Russia: new wine in an old wineskin. *Warsaw: Polish Institute of International Affairs*. PISM policy paper No 7.

4- Kornelius, Stefan (2013). *Angela Merkel: the Chancellor and her world*. Richmond: Alma.

5- Kramer, David and Shevtsova, Lilia (2012). Germany and Russia: end of Ostpolitik? *American Interest*.

6- Kundnani, Hans (2015). Leaving the West behind. *Foreign Affairs* 94: 1.

7- Laquer, Walter (1990). *Russia and Germany: a century of conflict*. New Brunswick, NJ: Transaction.

8- Meister, Stefan (2015). Politics trump economics. *IP Journal*. <https://zeitschrift-ip.dgap.org>.

9- Mischke, Jakob and Umland, Andreas (2014). Germany's new Ostpolitik: an old foreign policy doctrine gets amakeover. *Foreign Affairs*. <https://www.foreignaffairs.com>

10- Rahr, Alexander (2007). Germany and Russia: a special relationship. *Washington Quarterly* 30: 2.

11- Stent, Angela (2010). Germany-Russia relations 1992-2009, in Kjell Engelbrekt and Bertil Nygren. Eds. *Russia and Europe*. Abingdon: Routledge.